



متفاوت ترین جراح مغز و اعصاب ایران

از آواز خواندن در اتاق عمل تا اجرا با فرزند حسنی

دعا می‌کنند و این واقعاً یک حرکت خوب است. نکته اینجاست که من از خلال همین عکس‌هایی که به اشتراک می‌گذارم هم سعی می‌کنم مردم را با دنیای پزشکی آشنا کنم به نوعی باز هم مباحث پزشکی را به آنها آموزش بدهم. مثل اگر عکس کودکی را می‌گذارم که با نقص عصبی به دنیا آمده، از بیماری میلوننگوسل صحبت می‌کنم که یک نقص مادرزادی است و تا حدود زیادی قابل پیشگیری و قابل درمان است. اهمیت انتشار این عکس به این دلیل است که مادران باردار بدانند که چندماه قبل از بارداری و در طول بارداری باید روزانه اسیدفولیک مصرف کنند.

تصویری هم بوده که جز این‌ها باشد مورد توجه قرار بگیرد؟

بله. مثلاً تصویری که من را با همان لباس و روپوش و کلاه پزشکی درحال رأی دادن نشان می‌داد و خوب این عکس هم کامنت‌های خیلی مثبتی داشت. با عکس‌هایی که من از یکی از بیماران کودکم به اسم سینا منتشر کردم و ارتباط خوبی که بین ما وجود داشت.

شاید خیلی‌ها فکر می‌کنند که جراحی برای شما متخصص‌ها، به یک کار عادی تبدیل شده باشد.

این فکر اشتباه است. ما هم احساس داریم، تحت تأثیر قرار نمی‌گیریم. ناراحت می‌شویم. برای من هیچوقت جراحی و آدم‌های بیمار عادی نمی‌شوند. مثلاً یکبار بیمار مرد میانسالی بود که چاقو تا دست، در سرش فرو رفته بود. در حین عمل من چند بار تا مرز نا اُمیدی رفتم. واقعاً خیلی وقت‌ها با همه مهارت و دانش، ما با مواردی روبه رو می‌شویم که درمانش واقعاً کار سختی است. یک جایی می‌بینی مرگ و زندگی بیمار بعد از خدا فقط در دستان توست. وقتی این بیمار مرخص شد من آنقدر حال خوبی داشتم که قابل گفتن نیست. حتی همان موقع یکی از همکارانم گفت دکتر شما فقط جان این بیمار را نجات ندادید. جان افرادی را هم که باه سوء قصد کرده بودند و قصد کشتنشان را داشتند من نجات دادید. این‌ها جزو اتفاقات خوب شغل ماست.

تجربه بد چطور؟ اینکه بیماری جانش را از دست بدهد.

گریز ناپذیر است؛ همه ما این تجربه را داشته‌ایم. در این چندسال طبابت، دو سه بار برام پیش آمده که بیمار بعد از عمل جراحی به دلیل عارضه عمل، از دنیا برود. من واقعاً بعد از این ماجرا حالم بد می‌شود. تا دوهفته پایم به اتاق عمل نمی‌روم. چاقوی جراحی را نمی‌توانم دستم بگیرم.

یک سوالی که شاید برای خیلی‌ها پیش آمده باشد، دوربینی است که در اتاق عمل حضور دارد و شما عکس‌های این دوربین را در اینستاگرام منتشر می‌کنید.

این عکس‌هایی که می‌بینید، از طریق موبایل گرفته نشده. اینطور نیست که من با خودم گوشی تلفن همراه داخل اتاق عمل برده باشم. همه عکس‌ها توسط دوربین استریل خود اتاق عمل با کاور مخصوص و برای اهداف پزشکی و تحقیقاتی پزشکی گرفته می‌شود. من هم آنها را تنها در صورتی به اشتراک می‌گذارم که خود شخص یا خانواده‌اش رضایت داشته باشند. یعنی حتی ممکن است عکس از یک جمجمه باز باشد بدون اینکه صورت شخص معلوم باشد، اما طبق تعهدات پزشکی اگر خود شخص و خانواده‌اش رضایت نداشتند این عکس را منتشر نمی‌کنم.

و حرف پایانی؟

به نسل جوان می‌گویم که منتظر دوشنبه و چهارشنبه هفته آینده نباشند. در این دو روز اتفاقاتی خوبی در دنیای موسیقی می‌افتد که فعلاً نمی‌توانم توضیح بیشتری درباره‌اش بدهم. قسمت دوم این گفت‌وگو را هفته آینده در جام‌جم آنلاین ببینید.

دکتر صابری در این قسمت به سؤالات خبرنگاران سلامت جام‌جم آنلاین درباره موضوعات تخصصی پزشکی و سلامت پاسخ گفته است.

می‌گویند وقتی تو به دنیا آمدی، من دعا کردم که تو برای مردم عزیز بشوی... من هم بعدها روی علاقه‌ای که به پزشکی داشتم به سمت این رشته گرایش پیدا کردم.

شما دانش آموز مدرسه علوی بودید، خیلی از فارغ‌التحصیلان این مدرسه الان جزو سیاستمداران مشهور کشورمان هستند، چطور شد که نرفته سراغ سیاست؟

واقعیت را بگویم من آدم خیلی ساده‌ای هستم. سیاست‌مدارها غالباً باید افرادی مطلع، آگاه و با کجاست باشند، همین دلیل ساده باعث شد دنبال سیاست نروم. البته همیشه گفته‌ام من هرچه دارم از مدرسه علوی دارم و هرچه ندارم به خاطر نقص‌های خودم بوده. علوی خوبی‌های خیلی زیادی داشت. مثلاً ما یک استاد ادبیات داشتیم به اسم آقای احسانی، ایشان همیشه در پایان جلسات کتاب، با ما شعر کار می‌کرد، ضرب المثَل کار می‌کرد، بیشتر شعرهایی که من الان هم هنوز حفظ هستم و به یاد دارم متعلق به همان زمان است، مثل اشعار مولانا، سعدی، حافظ و ... اگر خاطرتان باشد در برنامه تلویزیونی اکسیر پیش می‌آمد که من به مناسبت شعر می‌خوانم، حتی فرزند حسنی که خودش در این زمینه یاد طولانی دارد، تعجب می‌کرد. من همه این‌ها را از همان مدرسه دارم. یا مثلاً ما یک کسری کلاسه‌های اخلاق داشتیم. معلم اخلاقی به نام استاد تنها بود که می‌آمد خطبه‌های مختلف نهج البلاغه را به ما یاد می‌داد. من هنوز خیلی از خطبه‌های نهج البلاغه را از این کلاس به یاد دارم. یکی دیگر از حسن‌های این مدرسه برای من آموزش قرآن بود. من در همین مدرسه چند جزء قرآن را حفظ کردم، قاری قرآن شدم، بعدها هم در مسابقات صوت و لحن و ... شرکت کردم.

چه سالی کنکور دادید؟

من ورودی مهر ۶۸ دانشگاه شهید بهشتی هستم. خرداد همین سال بود که امام رحلت کردند و کنکور عقب افتاد. یادم است که سال اول و دوم دانشگاه بودم که اسرا آزاد شدند و کلاً چیزی که من الان از آن روزها به یاد دارم این است که قصه جنگ و دفاع مقدس از زندگی مردم دور نبود. همیشه به شکلی با آنها جلو می‌آمد و حضور داشتم. من درسم را ادامه دادم و از سال ۸۴ رفته دوره تخصص. از سال ۹۰ هم کار تخصصی جراحی اعصاب را شروع کردم و الان هم عضو هیئت علمی دانشگاه هستم. در این سال‌ها همیشه به نوشتن علاقه داشتم. یعنی از دوران دانشجویی همیشه دنبال نوشتن بودم. الان هم ۴۴ تا کتاب دارم که بخشی‌اش تألیف است، بخشی‌اش ترجمه. البته یکی از آرزوی های بزرگ زندگی‌ام هم در زمینه همین تألیف است. دوست دارم مجموعه کتابی تهیه کنم با محوریت پزشکی در بحران و جنگ که مرجع باشد.

چطور شد که به کار اجرای تلویزیونی رسیدید؟

من چون کار تحقیقاتی می‌کردم و دستی هم در نوشتن داشتم، آموزش برایم خیلی ارزشمند بود. در دوران دانشجویی هم چندبار پیش آمد که کار تلویزیونی انجام بدهم. در سال‌های بعد هم که پزشک عمومی بودم، فکر کنم سال ۸۳-۸۴ بود که ویا در کشورمان شیوع پیدا کرده بود، من باز در شبکه پنج روش‌های ضدعفونی کردن سبزیجات و میوه‌ها را آموزش می‌دادم؛ یعنی یک آشنایی اولیه‌ای با صدا و سیما از خیلی سال پیش داشتم. یک قصه دیگری هم در خانواده ما هست و حتماً خبر دارید، نسبت خانوادگی من و رسول صدرعاملی است. من و رسول پسرخاله هستیم. براین اساس همیشه من دوست داشتم اگر بشود یک مجموعه تلویزیونی بسازم مثل خانه سبز، در این مجموعه ما همان چند نسل پدر بزرگ، مادر بزرگ، عروس و نوه‌ها را داشته باشیم و مسائل پزشکی را در خلال زندگی روزانه این‌ها با مردم آموزش بدهیم. بعد کمی که جلوتر رفتم، به ذهنم رسید هرشب ده دقیقه بنشینم جلوی دوربین و درباره یک بیماری صحبت کنم. کنار دستم هم یک چهره معروف باشد که با عوارض این بیماری

